

عجیب احکام و نیرنگیها

ملوک مینا بود و طرب و نکاح بیجا باشد و نعت فرزان بود و نیرنگها از آن بود و بدین مقصود کند
 و کشتها از آن برسد برف و سواگرد و در مینا باشد جو و کند از آن بود و آنکو در نیکو بود
 فصل چهارم از آن بیجا بود چنانچه مردم بیکند و مینا بیجا باشد وقتا بستان که روزستان
 مینا بود و اگر روزد و شب بیجا صاحب بیجا بود و حال پادشاهان بیک بود و با قوت و عظمت
 باشند مردم ما نرا کار نیکو بود و نعت فرزان و نیرنگها از آن و غله نیکو بود و حال با نرا کار
 و ملاقات خوب بود و نعت بیجا باشد در آن کوه بود و در آن کوه و کجند و پند و نیرنگها از آن بود
 سگها بخت بود و سپاهها بیجا شود و مشهور و حرب بیجا باشد و هرگاه بیوقت در آن بیجا بود و مردم
 و مکر کم بود و ما و عقرب بیجا باشد و اگر روز سه شنبه باشد صاحب بیجا ترنج بود و حال با نرا
 و ملوک نیکو بود اما کار مردم دیگر بیجا باشد و در آنجا مردم پرغم و اندوه بود و کار بیجا رست
 نیرنگها از آن بود و نیرنگها بیجا بود و در آنجا هر چه بیجا باشد و در آنجا بیجا
 کفر و خشکی بیجا بود و بیشتر نیرنگها از آن بود و در آنجا بیجا بود و در آنجا بیجا
 بیونانند و زنان با شوهران خصوصت کنند و طلاق بگیرند و مینا شرکاء مخالف است بدینا بد
 از بزرگان هلاک شوند و بیجا بیجا شرق بزرگ بیجا بود اما بیوقت و بی قاطع بود
 و نعت بیجا بیجا بود و جرح است و نیرنگها بیجا بود کار در دهقانان بیجا خوب بود و اگر روز چهارشنبه
 باشد صفا سال عطار است لیکن دلیل بود بر آنکه سال نشو و نشویش و حریفه صفا و جنک بیجا
 بود و نیرنگها از آن باشد و بیجا مردم بیشتر از کرمی باشد و خشکی و در دکلور بود و در حد و کلاک
 و طبرستان و جرجان اشفکی و تنگی و فحلی بود و کار مردم بیجا شود و تجارت از آنان و شد انصاف
 از میان برخیزد اما مردم غاصه و نیرنگها از آن است بود و علما و اهل صلاح زاینک نبود و ایشان را غم
 و کدور و نیرنگها بیجا بود و یکدیگر کینه و حکم میرند و قوت بعضی از مینا بیجا بیجا بیجا بیجا
 هنگام آمدن سیاهها بیجا بود و احوال سلاطین متغیر بود و گاه گاه ظلم بر عیبه برسد و در آنجا
 سلطان غاصه شوند و کفران بر مهران کینه پیدا کنند و بعضی از مینا بیجا بیجا بیجا بیجا
 بیمار و نیرنگها بیجا بیجا بیجا و پدیده و فالز و کندی و چون بیجا بود اما بیجا بیجا بیجا بیجا
 چنین میوهها در مهران بیجا بود و در آنجا اشک و کربله بود و در آنجا مردم از ترس بیم بود و در آنجا
 از مینا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا
 و حفاظ را نیرنگها بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا بیجا

در نیرنگها

نیرنگها

نیرنگها

نیرنگها

احکام اول محرم

خروج کنند و برایشان غالب بود در انسال دملها و ابله و کرمی بسیار باشد و خرما و درخت فاسد
 گردد و انگر و میوهها در بلاد و همدا و فارس بنکون باشد و درختان بله روم و بصره و اطراف آن فرساید
 و ظروف من و اثبات آن و ابریشم کران باشد و مرغ خلیفه که باشد و مرغان شکاری بسیار بپرند و در بلاد
 من اختلاف عظیم کرد و در بلاد جنوب غارت مشهور کرد و در بلاد که یکی از افتاب است مانند کرم و قصب
 بسیار باشد و در بگاه این سال خون بسیار میخورد و کوبند چنان سال غارت است و قاپیل ها بیل را در
 چنین سال کشت و لغزش بکشت اول محرم روز یکشنبه باشد در ستان خوش گذرد و باران بسیار بارید
 و بعضی از درختان و دراعنها افتد و در آنها مختلف مرگها صعب شایع شود و عسل که بعل اید
 در هوا اثر طاعت و و با هم رسد و در اخر سال پادشاه را غلبه رود و در واپس بگردد و در این سال
 سرد و تابستان معتدل باشد و میوه و حبوبات و زراعتها در اکثر بلاد عرب بنکون باشد و دانه میوهها بچین
 و غدا و قطیف و حوالی آنها برسد و در بلاد مشرق و بلاد جزایر باشد و کوسفند و شیر بسیار باشد
 و کبابها فراوان باشد و در شران و دیوانگی و مستی هر سرد و ابله کوردگان بسیار باشد و در کاهها کرم
 بپرند و در بگاه در و بسیار مردم را عارض شود و در اخر سال کرمی بپرند بسبب اختلاف سلاطین و در
 غیر بلاد من در بلاد هند بسیار اطفال بپرند و وجود غن بسیار باشد و اختلاف و جنگها در میان
 پادشاهان و هم چنین اختلاف در میان عامه ناس بسیار باشد و کارزار در میان عرب و عجم واقع شود و در
 عامه ناس و خویشتان فتنها حادث شود و در شام حرب فتنها بدیداید و خاکم بعضی اهل فتنه از اهل ناس
 و در زمین جبل که همدان و نواحی آن باشد کشت و آتش و مردم جبل اهل فتنه از ایشان کشته شود و با
 بابل بروم متوجه شود و از بعضی وزراء ملوک را اختلافی ظاهر شود و بر پادشاه بشود و بگریز و با
 کشته شود و گروهی بر پادشاه طعنا کنند و مغلوب گردند و کوهی از آسمان ظاهر گردد و در ناچهار شرق
 کرده دیناله داشته باشد و این سبب و ش قتل و غارت کرد و با سبب علامت و زلزله پادشاه
 و فوراً امر ایض و پیش از زدن صحرا و در با کرد و عسل کران شود و حاجبان از غارت کنند و تمام ما با بعضی
 از ما مختلف کرد و در سال که اول محرم روز دوشنبه باشد از میان بنکون کند و در و تابستان بسیار کرم
 و باران در وقت بسیار بارد و کاه و کوسفند بسیار بعل اید و عسل بسیار باشد و مرغ خوردهها در بلاد
 جبل یعنی شهرها شکر در میان اندیا بچان و عراق عرب و مغربستان و فارس است و بعضی کوبند همدان
 و حوالی آن از آن باشد و بسیار باشد و در زمان بسیار بپرند و در اخر سال که بر پادشاه خروج کنند
 و در نواحی مشرق و بعضی از بلاد فارس و کرمی بپرند و در میان جبل بسیار باشد و بر فتنه بگریز

کرمی بسیار

در کوهها

احکام اولیستر

حال بیست و چهارم چنانکه در این باشد و با آن بیجا بیاید و با جنوب بیاید باشد خصوصاً در فصل
 و هذا و از آن وقت در هند و هندوستان باشد و در آن وقت در هند و هندوستان باشد و در آن وقت در هند و هندوستان باشد
 شام نیکو بیاید و خرنبر و خندان و ولایت مشرق و عمان نیکو باشد و در این زمان خرم و صومعه ها و کوه
 و درین فراوان باشد و بکن زنده میان مردم که نیاید و در بلاد مشرق و بلاد هند و اسکندریه
 و مغرب بیاید باشد و مردم چون آنکه در سودا بیاید باشد و در زمستان ترویج و زفاف نیز از بیاید
 و در باطنیان کند و بعضی بلاد را غرق کند و آب فراوان و پهل که باشد و این سبب و مضر است
 قحط عظیم پیدا بد و موافق و چنانچه پانان در صحراها نیک باشد و زکام در بلاد جبل و اطراف دنیا بیاید
 باشد و صومعه ها در مکه معظمه بیاید و از آن باشد و پلید و از آن در آن بلاد طنبه بهرست
 در آنها مشایخ عرب فتنها است و اس شود و خارجی از نواحی مشرق بیاید و در بلاد فارس هم و طبرستان
 عظیم از بعضی از سلاطین شود و قلم در اطراف مشرق با جنوب از تصرف اصحابش بیرون رود و تحمل آنکه
 یکی از اوقات ماه مختلف که در و در و اضطراب پیدا بد و آن که در و در باشد و بر پادشاه مشرق
 که خروج کند و طاعت با لایب بروند و در شبی دردی با ایشان برسد و از آن ایام بیاید و هر سال که
 اول محرم روز شنبه باشد و زمستان بیاید باشد و برف و برف بیاید باشد و در جبل و ناحیه مشرق
 کوه سندان بیاید و بعضی از درختها و انکوراف برسد و در ناحیه مشرق و شام خانه در آن ظاهر شود
 که در آن خلایق بیاید و بر پادشاه حینا قوی خروج کند و پادشاه بر او غالب شود و در زمین فارس
 بعضی از غلها افتد و در آن سال درختها گران شود و بر او بیاید و بکر زاعنها که با بعل بیاید و از آن
 بیاید بیاید و فصل پانزینکو کند و صومعه ها در بلاد جبل و طب بیاید باشد و کند و جو و عدس
 فراوان باشد و آب فراوان طنبه از کوه و شاهد در آن بیاید با آن بیاید و بصره و ببا و ماش و باقلا فراوان
 باشد و خرمها که بعل بیاید و در آن نانی برسد از صومعه ها و در بلاد فارس از مکه نیز باعث آنکه برسد
 موه و در این بیاید بیاید و در کمر باشد و جوزا و جوزا بیاید باشد و در آن سال در اول جمادی
 بلاد از آن باشد و گاه از آن باشد و عسل فراوان باشد و بخریزه و چنانچه برسد و شکافند بیاید
 بود ایفای او سرفا و کوه باغلا برسد و در بعضی از شهرها که بر پادشاه خروج کند و در پادشاه عجم و در آن وقت
 حاصل شود و در آن ایام عجم و اهل عراقی قتل بدید و شیعیان از مشایخ عرب کشته شود و در آن ایام
 و موافق آن که در آن ایام است و در آن ایام که علامت خنک و کوه بیاید باشد و این عظیم ظاهر شود که
 علامت آنکه از آن باشد و در مصر و شام و صفای فتنه برسد و هر جا که اول محرم چنان باشد

حادثه
 در این ایام
 در این ایام

در این ایام
 در این ایام

احکام اول عرف

اول بکشند با بکر نزد و منعم و شود با او اخلع نمایند و لا یتعم را از آن خرابی ماه نماید از ظلم پادشاه
 و نایشان او زند در میان سوم که شود و خلق از تنگدوشی معاش بفقان آیند و در میان خلافت
 طرف شود و عرب بر عجم نیاوردند و خلق بسیار بکشند و لا یتعم را از آن خرابی که در میان بر و میان ایشان
 و بعضی اما کن از تصرف و اهلان روم بد و پادشاه عجم را در اکثر جا مغلوب و بازان در کسب سال
 بسیار و در بیجاها در عهد برقیس پادشاه و از همه اطراف بر پادشاهان پیروان آیند خصوصاً از کاتبان
 و از سمت قطب شمالی حرکت کنند و بجوانی و بیارینند و خرابی بسیار در طبرستان رسانند و ترکها را عجم
 در او بزنند و برایشان غلبه آورند و خاقان بسیار از قضا و رعیت پانمال و کشته شوند و احتمال دارد که این
 پانمال پادشاه عجم در سمت شرق بحکایت بد و جین و دیگر زله نماید و در راه حادثه عارض شود که حد
 توقف کنند و امر اهل آن و سکان بلاد نالان باشند و احتمال دارد که لشکر عجم و عراق و خراسان جمع
 شوند و سوله ناز و پادشاه ایندود را اول کندم کران و نان غیر شود و در دنیا فتنها پیدا شود
 واضطراب بسیار با اهل عمان نماید و اکثر و لا یتعم را از آن خرابی شود و قتل و غارت و کشتنهای در بعضی اما کن
 و اهل از افسد و راهها بنامند و این پادشاهان باشند و غلبه صاحب آنها باشند و امر جلیل کشته شود
 و قوت علماء بسیار شود و اگر اقیاب کوف کند بعضی اما کن از تصرف و اهلان اسلا بد و در هر سال که
 اول محمد و زخم عجم بر آید از مناسرا بنامند و بازان که بسیار و اب و دخانها که باشد و در بلاد جبل
 صد فرسخ در صد فرسخ غله کم باشد و مردم بسیار باشند و ناچاره مغرب کرانی باشد
 و بعضی از دختان و افسد و مردم را بر فارس غلبه عظیم رود و بر و اب و دیگر غلات و مضرت
 و جبهه که بعد از آن در بلاد مغرب بلاد فرنگ و اندلس حادث شود و از آن در بلاد فارس هم
 رسد و غلات بصره و عراق بنکوشد و لیکن از جهت سلاطین و مجالستها با ایشان رسد و غلات
 جبل عامل و نواحی آن بنکوشد و انکور و کندم در بصره و شام بسیار بکشد و در حاشای بصره
 کشته شود با گروه بسیار از توابع آن و میگردند مناسرا بنکوشد و اب و جله بحد طغیان کنند که بغلام مشرب عجم
 کردند و پادشاهان پادشاهان هند و هند و در سراسر بلاد آخر تا ما اجاد الثاني در دهها پادشاه در این سال
 در میان مردم بصره رسد و در کل و در پیش و در میان و در خلق و امراض شکم و کلف و قویا و جز
 و در مکه بسیار و زنان ایتن فرزند بیندازند و بسیار از ایشان بمیزند و امیر در شام ظاهر شود و بر پادشاه
 حضرت رسول مشغول شود و ملج بر بعضی از بلاد غالب گردد و اگر ستاره دم داری ظاهر شود منهای عظیم
 بظهور رسد و کسی بر پادشاه خروج کند و کران و عجمان شود و در بصره عراق عرب و اضطراب بسیار

اول و

و در هر سال که

در احکام و حقوق

این کتاب از کتب معتبره است که در احکام و حقوق
 بیان کرده است و بسیار مفید است

است پیدا شود و خوبی بجا چنان برسد و هر یک در شام بقتل رسد و در ایام عزای آن فقید
 ظاهر شود و در اطفال در میانید شود و آب چشمه های پیا باشد و الله تعالی **فصل هفتم**
 بود کواران کتاب بقتل رسد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که در کتاب طهارت
 نوشته شده در باب کفرت اوقات مآذ و شهواتی عشرین روز در ماه محرم انقصاب بکبره و اوقات اولی
 باشد در آخر سال زده ها و بیار نماید در مردم حادث شود و پادشاه بر دشمنان ظفر نماید و زلزله حادث
 کرد و بعد از آن بسازد باشد و هر سال که در ماه محرم انقصاب بکبره در ناحیه مغرب ترس و کمرنگ کرد
 روی دهد و جنگ و کشت و مغرب بظهور نماید پس در تمام بیع الاول صلح واقع شود و پادشاه ظفر نماید
 و هر سال که در تمام بیع الاول انقصاب بکبره در میان مردم صلح بدیداید و اختلاف کمناشد و پادشاه مغرب
 ظفر نماید و کار و کوفتند پیا باشد و در آخر سال فراوان بهم رسد و در ایام محرم و در شهر از و با هر یک
 و هر سال که در تمام بیع الاخر انقصاب بکبره در میان مردم انقصاب پیا باشد و خلق عظیم بقتل رسد و کشته
 پادشاه خروج کند و ترس و کشته شود و هر سال که در تمام بیع الاخر انقصاب بکبره در میان مردم ترس
 باشد و در ناحیه مشرق و مغرب پادشاه را با رعیت خود در مقام شفقینا شود و ایشان را کشتن نماید
 خوار ایشان بداند و هر سال که در تمام بیع الاخر انقصاب بکبره در میان مردم صلح واقع شود و کشته
 واقف شود و در ایام مغرب و در آخر سال گران بهم رسد و هر سال که در تمام بیع الاخر انقصاب بکبره در میان مردم
 شود و در کوهستانها در ناحیه شرقی آن بیار نماید و صلح و در ناحیه فارس فرود آید تا حاضر بیایند
 نهانند و هر سال که در تمام بیع الاخر انقصاب بکبره در میان مردم از شهر پادشاه از شهر پادشاه در میان
 بر دشمنان ظفر نماید و در ایام محرم انقصاب بکبره در میان مردم صلح واقع شود و در طرف شرق
 سال در مشرق انقصاب بکبره در میان مردم پادشاه فارس را اطلعت کنند و در ماه محرم بقتل رسد
 پادشاه بر روی غایت شوند و غنچه پیا از ایشان بکبره در میان مردم انقصاب بکبره در میان مردم
 بلاد هند و فزاد کشته پیا واقف شود و کجای زمین و کجای مشرق پیا باشد و هر سال که در تمام بیع الاخر
 انقصاب بکبره در میان مردم صلح واقع شود و در ناحیه فارس بدیداید و هر سال که در تمام بیع الاخر
 مغرب ترس بکبره در میان مردم پادشاه در میان مردم پادشاه در میان مردم پادشاه در میان مردم
 کند و پادشاه بر او ظفر نماید و کشته شود و در ایام محرم انقصاب بکبره در میان مردم صلح واقع شود
 یا بل حادث شود بحد که بیم هلاک باشد بعد از آن پادشاه از و کجای زمین پیا باشد و هر سال که در تمام بیع الاخر
 جنگ شود و در ایام محرم انقصاب بکبره در میان مردم صلح واقع شود و در ایام محرم انقصاب بکبره در میان مردم

فصل در بیماری

بسیار شود و مرض برهان در مردم همی رسد و درنا چشمها موهبها ریاضت و در بلادها که
 در سبزهها و خرابی بسیار شهرها بدیدار و درینا که در مرتب التالی ما بکرم در کوهها
 آب بسیار باشد و انسال فراوان هم رسد و آب بسیار باشد و انسال مبادد باشد و پادشاه در
 ظفر ناید و درینا که در جمیع القلوب ما بکرم خون بسیار ریاضت و پخته شود و پادشاه را
 بلائی عظیم برسد و گوی بر پادشاه خروج کند و پادشاه ظفر ناید و درینا که در جمیع القلوب
 ما بکرم و پادشاه را که پدید و درینا که در حوالی کوفه را موصل در آنجک جرح عظیم و گران شد
 شود و پادشاه بابل را بکرم عظیم حادث شود و درینا که در مرتب ما بکرم در ناچه مغرب
 و قط پیدا شود و درینا که در ان بیجا بیار و در همه شهرها در چشم بسیار شود و درینا که در
 ماه بکرم پادشاه کشته شود یا پادشاه شود و درینا که در رود و قط در مه نامم پیدا
 شود و درینا که در ماسر قصدا ما بکرم در بلاد جبل شرف شود و پادشاه را درینا که در
 و درندگان بسیار رسد و در شهرها که اطفال و زنان بسیار باشد و درینا که در شوق ان بکرم
 پادشاه جو شمانان مضرت شود و درینا که در ماه بکرم پادشاه را که در وقتیک ماه بکرم
 شهرها عظیم فتح شود و گنجها در بعضی از زمینها و کوهها پیدا شود و درینا که در مرتب ما بکرم
 در بزرگ در مغرب بمی و در فاجر و عواید شاه کند و الله بکرم فصل هشتم در بیان
 حصول شاک بدانکه در عیان نشان از مملکت و طایفی و او منضم میشود و برینها و برینها
 و ناها بمانها و ماها بفضله و غنم و اهام و اهام بناغات و تشبیه کرده اند و فانی شب و در
 فصولا و بعضی از اینها که در فیه و میان روزها بمنزله پاپی و نصف شب بمنزله زنگار و در
 که بر خط استوانه در چهار روز و در وسط معور و یک چهار و یک زستان و در اوقات چهار
 در تری عرب است که اوقات و محل و نور و جویا باشد و ماها او از روی زرو و میان و ایا استعد
 اینها خون گرم در بدن جمع میشود و خوبت و چهار خون کفر و خوردن تخم نیم بر شب و کاینه و شیرین
 و پیش و سرکه و آنچه معادل باشد مثل جوجه در لاج و منعت از خوردن پیر و پیاض و قهوه که او
 مانند باشد مثل چند روز و در هر طعمی که در هر هضم شود خوبت و اینها که با جماع کردن
 و اسهال بطن و تمسک تمام و فشر و هان است اینک خون غلبه در سرخی و است و متلاذین و جگر
 و شیرین و هنر و استخوان است که اوقات و سرطان و است سنبله باشد و ماها از روی جز و ان
 و ایا بست و این سره ما بکرم می باشد و کرم و خشک و در این ايام باید طعمها از سر خوردن و کرم

بسیار

تجربا

بسیار

در معرفت زوال ابروی

در معرفت زوال ابروی

در معرفت زوال ابروی

در معرفت زوال ابروی

گویا که چنانچه در سر که وجوه فیه وارد جو و سپر چینه و چون ناریخ و الوانار تریش و بقولیکه در او بر
 باشد و هم نیم برشت و مضمون است که کثره جناع و در قشر تمام و عقب گرفتن خون و پوشیدن و باخیز کردن
 و پوشیدن عبر و شاک و بناید و این ابرام غرغره کردن و سهل خوردن مگر بجز در اما قی که در زوال
 است و علامت غلبه صفرا است که در زرد میشود و ضعف است بهم میرسد و خواهر چیزها مسکه
 و نفس کشیدن و جستن بنض و تلخی و صند اما یا پیر است است که افتاب در میزان و عقرب و قوس
 باشد و ماهها ان تا بلون تشرین الاقل و تشرین الاخر است در این ابرام بمرکت میناید سودا بار در
 است که کثرت جناع و هضم کردن و تمام رفتن خوردن و او و سهل و اما حلو یا پوشیدن یا چهره
 و خوردن بوه بعد از طعام و پرهیز کردن از طعام و شراب بر سر او است خوردن قضا و نذای که
 و تر مثل جوچه مرغ و گوشت بره و انکور شیرین و اما ان و علامت است که لونت و هزل بلند و خون
 و شدة فکر و عفو نیست درهن و خشکی بدن و اما در **مشکات** است که اما افتاب رجعت و لوجوت باشد
 ماهها ان کانون اول کانون آخر و شبها و در ابرام بمرکت میناید بغم تر و سرد است سر او است خوردن
 کبوتر و کبشک در زغال و کرم کان و انچه و بقویا پر و حلو یا با و اجتناب کند از خوردن طعامها سرد
 بعد از خواب است فراغ شکر ضرورت و منع پنهان جناع و حرکت و علامت است که لیبنا خوابت و سوزن
فصل که در معرفت زوال روز است از حضرت صلوات الله علیه منقول است که افتاب حلق است زوال
 که در آنجا داخل میشود و این بنا بر شهود است و بقولیکه اثره سه و هاست که در میان حقیقه مشرق و مغرب
 هر دو صیقل است زیرا که هر دو یک نسبت مشارق و مغارب بر قریب بعد و اعتدال و در آنجا
 از او ابر است زود جانب بر اگر افتاب ز دایره وسط حقیقه است زوال شده و چون از دایره بیرون
 میرود زوال است ممکن است که همان دایره باشد اما داخل شود بر اگر داخل شده است و میرود و در مفاصل
 نمیشود و لیکن چون ظهورش بر افغان است بر مانی دایره بقدر ان رعایت میناید که در وجود داخل شود
 آن ابر زوال میشود پس هر چه هر یک است در میان شرق و بیخ و بچند پر شد فکر در میناید و مشکو
 است الله و بحمد و این تسبیح خیر است پس است که با از ناطقند است تسبیح منقول است از ابی عبد الله
 جعفر طائی فرمودند که زوال افتاب در نیمه خیزان که از ماهها در مینست و نو و هفتم نوروز است
 تقریباً که او ایل سلطان است او ایل ایسان که دو سه روز از تابستان گذشته است و از ارتفاع شهر
 است بر نیم قدم است بجز چهارده پیک شاخص است که از سایه مخالف میناید در عراق عرب ظهور میشود
 وقتی که سایه بکشد نیم مانده باشد و شروع در میناید و مینکند قدم هفت پیک شاخص است هر چه

باشد

شناختن اوقات

باشد چه در مستوی الخافه کف پای و مقدار هفت یک تا اوست و چون سایه زیاد میشود از هر
 بنین بطول اوست چون ماهها تابان و بهار آفتاب بلند و روزها نیز دو اوده ساعت تا پنجاه
 ساعت و چهارده قمر تخمینا در این بلاد هر یک یکده زیاد میشود و چون ششما یا نتر و زمان که آفتاب
 پست و روزها کوتاه میشود نماند ساعت و پنجاه شرح قمر هر ماهی و قدم سایه اندازید
 نیمه اول ماه است از تابستان زوال میشود و وقتیکه سر قدم و نیم مانده باشد که نصف
 است و در نصف ششم اول که ماد و نیم یا نتر است و ال میشود بر پنج قدم و نیم که مانند و در نیمه
 ششم الاخر که اوایل سیم یا نتر است و در نهایت است و ال میشود وقتیکه هفت قدم و نیم مانده
 و در نیمه کا نون اول که اوایل ماهها از تابستان و آفتاب رهاست است و ال میشود وقتیکه
 نه قدم و نیم مانده باشد از زمان که چون اوایل متنا آفتاب شروع در بلند میکند و همین است
 بر هر یک و در کا نون اخر که اول ماد و ستان از زمستان زوال میشود بر هفت قدم نیم و در نیمه ششم
 بضم ششم که اوایل ماه سیم است از زمستان زوال میشود وقتیکه پنج قدم مانده باشد از سایه و در نیمه
 از که اوایل ماهها چهار است و ال میشود وقتیکه سه قدم و نیم مانده باشد و در نیمه ارباع یا نتر
 که اوایل ماه سیم از چهار است زوال میشود وقتیکه یک قدم نیم مانده باشد و در نیمه حریفان بر نیم قدم
 همین عنوان است و این ساطها و این تجدید و اصفها تقریب است و از نیم قدم بیشتر میباشد و در
 قریب بدقت قدم مانند و همچنین در معانی و شیخ بها الدین مخترع نموده است که من در بعضی
 ملاحظه نمود تقریب است و انحصار نموده که زاید شدن آفتاب باشد که بر او چوبی که بزرگ چهار
 انگشت و برابر زمین فر و بر یک حرکت نکند و چون آفتاب میباشد سایه هر چه بلند است و هر چند
 آفتاب بلند میشود سایه که میشود تا چون آفتاب بغایت ارتفاع میرسد طاعت کوی میرسد و بعد از آن
 شروع در فساد میکند و چون اندکی زیاد میشود که آفتاب از وسط آسمان گذشت است و قبل از
 کرده است بگردن سایه میشود تا وقت غروب مانند طلوع و چون زوال آفتاب شد درها آسمان کشید
 از جهت ملک و رحمت بر آورده میشود و آنچه عظیم خلق ضابطه **سایه کوه** در دانستن زوا
 که زمین هواری که پست بلند شود و بعد از آن دایره بکشد هر چند دایره فرخ تر باشد زود تر ظاهر
 شود و بر مرکز این دایره چوبی نصب کند مخروطی که سرش تیز باشد و طول این چوب میباشد که مقدار
 که سایه آن داخل دایره شود اگر دراز تر شود که فاصله دخول و خروج بیشتر شود ظاهر تر میشود و با
 اختلاف هر چسوس حرکت آفتاب اگر فاصله کمتر باشد کشته اند بفر است و باید که مانند چوب بر مرکز

مراعات شمس

دائره راست باشد که از سر این چرخ و هر طرف از اطراف دایره بعد نماوی باشد و استقامت این چرخ
 و بقول مفسرین که هر چه این چرخ کند از طرف دایره بگرداند که از همه طرف مساوی باشد
 و اگر بیشتر از دایره بر جهات قسمت صحیح کند بر کار و غیر آن و در پیمان و چوبی که چهار طرف را مساوی خوب
 ملاحظه کند بهتر میشود و چون مقیاس را عود کرد و اندام بسیار ملاحظه کند که چون سائده این مقیاس
 داخل دایره شود نقطه بر آن بگذرانند از سها و غیر آن و چون سائده بیرون رود از دایره محل خروج زانبر
 نقطه بگذرانند و مقیاس حق این دو نقطه را یکبار با غیر آن درست کنند و از این خطی در رست بکشند تا
 مرکز دایره و اگر سائده بگذرانند و این خط کشید شود بهتر است و این نصف النهار است بر تمام سائده این خط
 است و سائده بیرون نرفته زوال شد است و چون سائده سوتیاس از این خط بیرون رود زوال افتاد
 از نصف النهار شد است چون سائده بر این چرخ و در تمام این خط نصف روز است از آن وقت که
 مدد کرده است و در وقت ظهر یعنی در آن اوقات و در تمام این خط از آن وقت که منقول شد
 کوم از حشر امام محمد باقر از روز که در اوقات و وقت ظهر که بچه سبب نک میکند و حرکت میکند
 با بسبب حرکت نمیکند این حضرت فرمودند که چه صیغراتیست چنانچه تو چه شکست مناسبت نماید
 قابلیت جوابی را یعنی بد نیست که چون اوقات طلوع میشود میکشند و از آنجا که بالا هفتاد هزار فرسخ
 و دیگر آنرا بجانب شرق چون جمیع کواکب افلاک و غیر فلک اطلس و حرکت دارند حرکت طبیعی فلک
 اطلس از شرق بجانب مغرب که در شبانه روز یکبار حرکت میکند و حرکت دیگر از مغرب بجانب شرق
 و آن دور همس هصد و شصت پنج روز و بعضی قریباً یکدوازده ماهه با این نحو حرکت میکنند تا وقتیکه اوقات
 بوسط النهار رسد و شعاع اوقات از دو طرف مشرق بیرون رود چون میان آسمان برسد بگرداند اوقات
 فرشته که هلال نور و سوسن سائده طرفیکه زمین است و بجانب آسمان فوق آن است اما سائده و طرفیکه
 بجانب آسمان است بجانب زمین افتد و بجانب زمین است و لایق میکند که در هر فلک تدویر باشد
 و هلال هفتاد و هشتاد و نه در این حرکت میرسد و این وقت شب فرشتگان حاملان عرش و سائده
 سائده و در این اوقات فرشتگان همه مشغولان شب میشوند که مشغول خداوندند که از همه نظام بر تبت
 کالای موصوفینست خداوند بخیران معبود محو و خداوند مطلق و سائده میبکند خداوند را که خدایست
 از آنکه او را زین باشد باقرتنگ چنانچه نصار میروان خدا و علیی را پس خدا را ما را از منا حقیقت
 زانکه باشد و اولی صفات جاوید بود است او را که دفع متذکر و خوار می زاو کند و خداوند
 بزرگدان بزرگی عظیم در زوال اوقات شد و اوقات میل غروب میکند و فرشتگان از پشت سر کرد

در این کتاب
 در این کتاب

در یکی شمشیر

میکند و فرشتگان از پشت سر مدینه میکنند و حرکت میدهند اما آثار بر آنها فرود میآید از آن جهت
 شریعت ثانوی را در بعد از آن قرار میدهند و حرکت بطوری محسوس نشود و بعد حدیث دیگر از آن جهت
 فرمود که با مر الهی اثنابند با وسط السماء حرکت میکنند و در وقت میگردانند از بنا بیانی هم که نقل شود
 تا حرکت کند بجانب مغرب یا نکند چون مامور میکند فضل یا آیری که در پیام میزند و الیایه نظر
 از حضرت صادق علیه السلام سؤالی کرد که بجز چیز عدالتش از شما هم منفرستند و بسیارها میگویند و اولیای
 ظاهر میشوند و در آخر شب غریبه گند و چون آن مخالف شود اولیای آنکه در هر صفت دیگر نیز نشان
 گند و منارهای توایب اگر چه خود حرکت ندارند بحسب ظاهر اما با اعتبار اثنابند آنها نیز مخالف میشوند
 و همین که از توایب منارها یکسال نشان کردند اکثر اوقات ملاحظه آنها میاید که در بعضی درجه
 و فرودان کثرتش محسوس شود و چون شبانه روز یکدور حرکت میکنند تا وقتی که یکی از آنها بالا رود
 ز پریش ساعت شود و اگر در میان باشد که حساسانکند با ساعات شب در هر فصل در صفت شب خود
 ظاهر میشوند و این معنی از تجزیه آنست **فصلی و آخری در بیان معرفت قبلاست** پسند شود از هر
 صادق منقولست بخوبی که خویشان و یقین کعبه قبله اهل مسجد کوفه اند است و از ابراهیم بن ابی
 البلاد و از عرقه او از حضرت شریک که بهاست که خانه کعبه قبله اهل مسجد است و مسجد قبله اهل
 و حرم قبله اهل مکات و مکات قبله اهل عالم است و بطرفی فو تر از مفضل منقولست که گفت سؤالی
 کردم از حضرت صادق علیه السلام از آن جهت که شیعیان ما میکنند بجانب چپ از قبله جهانش همیشه و چه سبب است
 حضرت فرمود که خویشان و یقین حجر الاسود از جهت بیرون فرشته و در جلی خود گذاشتند و علامت
 حرم را نصب کردند حضرت آدم از آنجا بود حجر الاسود با بخار میزد و نور از جانب راست کعبه چهار پهل و پهل
 با از جانب چپ است پهل که مجموع دو از پهل میباشد که مقدار حرم است که چهار سوخ و در طول است و
 چهار سوخ در عرض پهل اندکی اخراجند این بلاد واقع شود بجانب راست همانند که از آن جهت که
 ان حرم است بیرون رود و چون منهای حرم کثرت از جانب این را کردند از آن جهت چپ طبع شود از طرف
 قبله بد غیر در حدیث فرمود که زیرا که کعبه با شش حد است چهار حد از چپ است و در حد آن بر قبله
 از این جهت است که در وقت پیشو بجانب چپ بدانکه علامت قبله آنچه در میانهاست است علامت قبله
 عرفی مثل قبلاست که جنگ را در پیش و نشان بگیرند و علامت بعضی از بلاد است که سه پهل از
 و فو که رعایت کنند سه پهل این جهت را کردند و علامت بلاد نیز است که سه پهل از دو مذکور در حد

میشود که

بسیار است

بسیار است

بسیار است

در حرکت افلاک

اشباع کرده اند میتوان دانست مسافری که از منزل مبتدی رود و در از شهری بشهر مشغول رود و اول
بام حرکت میکردند با حرکت هر سر بر سر بود این خبر بهمان تپا آمد و از حدیث توحید منضبط نظام مشهور و غیر
کواکب سبعة ستاره که قرص و عطاره زهره شمس و زحل حرکت خاصه نداشته باشند چنانچه در
اول حکما توهم کرده اند باین سبب آنها را ثوابت می نامیدند و بعد از آن باستاد حرکت قلیل نامیدند
که فلک ثوابت و هفتاد سال یکدوره قطع میکند و در بیست و پنج هزار و دویست سال یکدوره تمام میکند
و اوقات و سال تقریباً یکدوره قطع میکند و ماه و روز و حل و دویست و سی سال دویست تمام میکند و شمس
در دوازده سال و پنج در دویست سال اگر یکجا و نیم و زهره و عطارد و قمر و یکسال و عرب اشغال
بروج از کوکی پیدا کنند که صورت بروج از آنها منزع و ظاهر است که اختر از افرود و عقرب یکدوره
ثروج و در سفر و در احوال و اوقات و در شده نیز محازات ستاره عقرب باشد که اصطلاحات نجومیان
در آن زمان متداول نبوده و این در این زمان بعد از خروج از برج عقرب میشود و بعضی از ایشان گاه
پنهانند و گاه آشکار مانند جزای و ثریا و شعرا و سهیل و بعضی دائم الظهورند که هرگز پنهان نمیشوند
مانند بنات النعش صغیر که هفت ستاره اند و چنگ و فرقدان از این جمله است و اینها علامت شد از بزرگان
قبل و چهار طرف و مسائل و در دنیا و محط و اینها در اکثر معویه ابد الظهور و نند و استعلام و چهار طرف
و بعضی از اینها علامت شد از برای نضیح مینوهند و سید غلث و ارباب دن زراعات و بار کردن شتران
و چیدن انگور و خربزه و سایر مینوهند از برای زخیره و مطلع شد بر سر که هوا که ضرر مینوهند از اینها
مثل ستاره جلبد که در میان اهل عراق مشهور است و دیگر از برای شخم کردن و تخم کشتن و در تخم کشتن
و سمر و بنا و حد و شخا و ضبط غلث و وفادت بادها و بارانها و ظاهر و سر و ما و کرمها
باینها نیز هدایت مینابند مسافران در شبها و بنور آنها منقطع میشوند و قطع بیابانها تا رود در اینها
زخار و افلاک و حکما گفته اند فلک اظلس و فلک اعظم و فلک الافلاک نیز میگویند و فلک البروج
و هفتاد سال بعد از تمام شدن افلاک هفتاد و عرش و کرسی و حجب سزاد فوات بیابانها و حکما
نکرده اند اما نفعی نکرده اند و حرکت شبانه و روزی حرکت کائنات در شبانه و روزی قطع میکند و فلک تمام
میدانند و بعد از آن از زمین بخیر از خدا که میدانند و بعد مقلان که با عتقاد حکما نام سطح
فلک ثوابت از زمین موازی سه هزار بار و هزار بار و پانصد بیست و چهار هزار فرسخ است
شصت و نهم فرسخ تقدیر کرده اند و حرکت این در شبانه و روزی و در پست هزار بار و هزار فرسخ هر نقطه
از آن این مسافت قطع میکند و در روز از اینها قیاس کن که سرعت در چه مرتبه است فلک تقدیر از زمین

در حرکة افلاك

العکبر اما لون اسما اوله بودند است و حکما نوبم کرده اند که کوه قاف از نذر سبر است و بعضی شرح
 و بعضی است بر عالم از لور ننگه اسما ن کبود است و مدخل و صبح اول سفیدی و رافق اسما هم سیر
 و ابتدای آن که مخازی نمین است سنا کونید با اعتبار کبود بود برای چنین است که تا پسر
 میکند و در کتابی سیدم که اسما اول نامش رفیع است و لوقش بزرگ است در آن و شکاک نوعی بود
 از نور داشت و این ستران فرشته است نام آن در حدیث است و موکل است بر باران و نسج او این است
 ذالملك و الملكوت و اسما ن در تم بزرگ میرا زیده شده است و نامش سیدم است و در او انواع فرشتگان
 هستند و نسج ایشان اینست که سجان ذی القرب العزیز و در او فرشته است عظیم الشان نامش صبیح است
 نیمه او از فرشتان و یک نیمه او از فرشتان و نسج او این است یا مؤلف بین الثلج و الثلج و الف بین عباد
 المؤمنین اسما ن سیم بریخ است و نامش ماحولت و ذکر او اینست سبحان الی الذی لا یوت و اسما چهارم بزرگ
 سیم است نامش اریکوت است و نسج ملائکه او این است سبح قدوس سبح الرحمن لا اله الا الله و اسما پنجم بزرگ
 زده است نام زده است اسما ششم بزرگ یا فوست نام او غاروس است و انجلی که قیامت است اسما هفتم
 و نیک در سفید است نام او رفیع است موافق احادیث مغیر از زمین تا اسما اول یا صد سال است
 و غلظت و ضخامت اسما ن یا صد سال است و هم چنین است اسما ن با اسما دیگر با این نوع است که از زمین تا
 اسما هفتم صفت هزار سال زده است از انجانا با کرسی عرش خدای غایبان نرا میداند و اسما در نهاد دارد
 که سپید است و یکشا بند بخلاف حکا که میگویند که اسما فرجه ندارد و خوف و التمام در آن ممکن نیست
 و این در افلاک کبریا مکنند میگویند که فاصله در میان ایشان نیست و بهم چسبیده است و اما زمین در پیش
 اسما اول حلقه است و بیابان و اقاد در حقیقت آفتاب اختلافی است در میان حکا با چه جهات
 بعضی گفته اند فلکی است بیابانی و حلقه از آنش و دهانی دارد که از حرارت شعاع در آن ساطع است و بعضی
 گفته اند آن یکجهت است و قبول ناریت از عالم میکند و شعاعش بر عالم میافکند و بعضی گفته اند که بعضی
 است که از آب دریا منعقد میشود و بعضی گفته اند که بخوابی آن بسیار است که از آنش جمع شده و بعضی گفته اند
 که جوهر بیخ است بغیر عناصر چهارگانه نیز در شکاش اختلاف بسیار کرده اند بعضی گفته اند صغیر عن
 و بعضی گفته اند که مدح است هم چنین در معانی اختلاف کرده اند که کثر از زمین است و مشهور است
 که جوهر دیگر است عناصر و شکاش کوی بودند و مقدارش صد شصت برابر زمین است و بعضی
 من احوال مذکور و احوال خدای حکا است و در این مقصود موافق احادیث مغیر و در کتاب مذکور

در کجای از افلاک

عرض الحقیقه در خوارت ان اردو فی انشای سطحش موافق فیه کلاً تا فتح الله عشر هزار و چهار صد و سی و شش
 اما موافق مذهب حکما طران با فطر زمین برابر است و موافق حدیث و حدیث چهار هزار و سی و شش
 است و کلمه مداد جوهر و مرغی است که خداوند عالم در پیشانی او نهد است و جسم آن سیال است
 و سیله و اقیانوس از آفتاب میکند و گویند بزرگ شماره سها که در پیشانی انسان الغشوات مقابل زمین
فصل چهارم در کجای از افلاک است که در پیشانی انسان الغشوات مقابل زمین
 مرید مدینه در پیغمبر باید بماند که در پیشانی او در قریب از طلعت خورشید و نافع نشوند بنویسند و در معین
 الهی نکند و مستب و محبت و کرامت از افلاک اسلام میگویند که از ماه بر کوه سوادند و آن کوه
 مافق در دریا کوه است اما پیا شد و میزند و در پیشانی او بعد از آن ایشان را بدین آورند و در سواد
 میکند و میگویند که ماه غلافی دارد در شب اول بندید از غلاف بدینا و در تابش بهر یازند
 ملائکه او را در غلاف میکند و در ماه این است که غلاف بندیش و ماه مذکور است و نام میکند
 غلاف تا بعد از آن بدینا میاید و اقیانوسی بعلبدر غلاف ماه میاید در حرکت و علت کوه است که
 اقیانوس ماه بعد از آن یا ذنب که رسیدند فصل پاییزی هر در مساحت زمین و طول آن
 و فطرش بدانکه زمین موافق مذهب حکما گویند و شواهد هست بسیار اندک است که مذهب معهود
 قطب شمالی ارتفاع است چون از کوه به صفتی بر و در طرف شمال هر جا بلندتر است از طرف جنوب این است
 که اسافل بر هر همیشه در کوهها باشد و در میان سبب اکثر آنها مانده خط و فواقی از جهت
 شمال بخانه جنوبی چنان است چون آبها که در جویها است در ارتفاع و ارتفاع چون چشمها و شوا که چنان
 میکند همان شمالی بخانه جنوبی آید تا بر زمین جاری میشود و اگر آید بماند نباشد بر زمین چنانست و در
 بنیاد بسیار بدینا میرود اما آبها که در سطح است و غارت کتر از این است از سطح آن و آن ربع رابع
 سکون خوانند و در عظم است که معادل آنها بر سطح آن حد کند و از خط استخوان خوانند و اینها میگویند
 و اینجا گویند و میدانند از کمال دقه است تا جزو خالعات که انحال خراب است از اینجا تا ساحل دریا مغرب است
 و نصف از زمین در بحر عظم که در اقیانوس خوانند معقولست که کشف ظاهر است بنیاب بر بعضی که در افلاک
 نیم ظاهر و نیم مخفی است و در این نصف که ربع منکون است نصف که در جانب جنوبی است و در این چهار ربع
 یک ربع غارت شده است که در شمال خط استوا است و ربع بطله و طول معهود از مشرق تا مغرب است
 و نشان در جهات که هر از ربع باشد نشان در جهات است که هر از ربع باشد و در منقدهای طول

و در کوه سوادند

در کوه سوادند

معرفة اقليم سبعة

معروفه اذا قصا مغربا وتزد بعينه از ساحل بحر طغرى كرهه انداز جزاير خا لذات که در سمت راست
 چنين اندازه است عرض معوره ابتدا از خط استوا شصت درجه است که هزار چهار صد و شصت فرسخ است
 و ثلث باشد و بطلوس کشکه از پس خط استوا در طرف فرنج و حبه و نایب است شانه شانه درجه است
 و قفسه ديگر ياقم و در اقصا اصل و دره که طول معوره نيز من هشتاد و درجه است پنج و قفسه است که
 هزار هشتاد و سيک فرسخ نيم باشد و طول بلاد عمارت از بعد ان موضع از ساحل در با محیط انا اقصا
 مغرب تا جزاير خا لذات و عرض بلاد از دوری بقاع است از خط استوا و ابتدا خط استوا از شرق و از
 چنان است و بر جزاير ممکن کند و پس بر جنوب بلاد چين و کنک و دره پس بر جزاير زاده که انرا از اول
 نيز گویند پس بر شمال سرالقیب و بنا جزیره کله و سریره و در وسط جزاير پدید و شمال جزاير برزند و متغایر
 و زنگان بگذرد تا بحر اعظم مشهور شود و هر شهرها که بر خط استوا بود و شب و روز در انجا مساوی و اما
 در انجا که در حکم حصه کرده اند هر درجه از درجات فلك را نوزده فرسخ باشد تا قدر با انرا از
 سیصد شصت و درجات فلك ضرب کردند شش هزار و نوبت آمد پس حکم کردند که ابتدا پاره روز زمین
 باشد و این تقدیر قطر زمین هزار هشتاد و سیک فرسخ نيم باشد و مساحت سطح بر این تکبیر جهل و
 چهار هزار و سیصد و هشتاد هزار هشتاد و سیصد فرسخ بوده و مساحت عمواش هشت هزار و سیصد و
 بیست پنج باشد و بطلوس از حکم هر درجه و ابیت و فرسخ و در دنک گرفته و معوره از ما این خط
 است و نا عرض پنجاه و شش درجه و سی و قفسه که تمام مبل کلست چهار هزار و سیصد و شصت و عرض انجا صد و هفتاد و
 فرسخ تکبیر این مجموع سه هزار و سیصد و شصت و سیصد و شصت و سیصد و شصت و سیصد و شصت و سیصد و شصت و
 حکم انجا از طبقه آتش و طبقه آتش ز مهر و طبقه آیم و طبقه زمین و طبقه کل و طبقه خاک و صدف و از شتر
 امیر المؤمنین منقولست که انجا که انجا که انجا که انجا که انجا که انجا که انجا که انجا که انجا که انجا که انجا که
 صد فرسخ پنجاه و یک هزار فرسخ جا غولان و دیوان و امثال انست و چهل هشت هزار فرسخ ما و راه انهر
 مثل ترکستان و دشت قچان و خطا و ختن و کاشغر و چین و ماچین و براتیه ترکستان هفت هزار فرسخ کرد
 او چتر پست و صحرایست و سه هزار فرسخ و لاینا و سرانست و هشت هزار فرسخ هشت ترخان و چکر است و نه هزار
 فرسخ و دره هزار فرسخ و نیک و هزار فرسخ عراق عربت مثل کوفه و بصره و بغداد و موصل و چهار
 فرسخ یونان که در انجا که انجا که انجا که انجا که انجا که انجا که انجا که انجا که انجا که انجا که انجا که
 شهر نانت و دو هزار و سیصد و شصت و سیصد و شصت و سیصد و شصت و سیصد و شصت و سیصد و شصت و سیصد و شصت و
 حدود انست اقليم متعلق است بر جل و غا مثل اهل این بلاد اسود اللو نند و ارتفاع قطب شمالی

روی

و بر این

در معرفت اقالیم

مداین اقلیم دوازده درجه و ثلثی باشد حد اول آن نزدیک خط استوا از جهه شرق و شمالی بخیزد
 یا توت باشد پس بر جنوب بلاد چین و شمال دکن باشد و وسط بلاد هند کند و در بحر فارس
 را قطع کند بر جنوب بلاد عمان و وسط بلاد یمن کند و از آنجا بحر قزقم را قطع کند پس بر وسط بلاد
 کند و از آنجا بنزد مصر را قطع کند تا بحر عظیم شود و در این اقلیم سیصد شهر عظیم و هزار شهر کوچک
 دارد و بیست کوه رفیع و سی هزار بزرگ مع مضافات معوره این اقلیم دارد و از ده هزار فرسخ کوههاست
 این بلاد هندستان است **اقلیم سوم** بمشرق منتهی است غایت آن بلاد میان سمرقند باشد
 و ارتفاع قطب در این اقلیم بیست چهار درجه و نصف و سنگ بود و ابتدا این اقلیم از مشرق بود بر وسط بلاد
 و شمال و سرانجام کشد پس بر وسط بلاد هند و قندهار و وسط کابل و سند و جنوب بلاد کرمان نزد
 پس بحر فارس را قطع کند بر بلاد عمان و وسط بلاد روم و افریقا و شمال بر سر نشا و جنوب فرغانه و
 بلاد موطا بگذرد و بساحل بحر اقصی نوس و منتهی شود و از اعظم این اقلیم مکه معظمه و مدینه مشرفه است
 شهرها عظیم این اقلیم سیصد شهر است که در کوچگان و هزار هفتاد کوه عظیم دارد و در و در خانه
 این معوره از این اقلیم چنانست **اقلیم چهارم** متعلقست به پنج اقالیم است و ارتفاع قطب در این اقلیم
 سی و سه درجه و ثلثان درجه باشد ابتدا این اقلیم از خط مشرق و بلاد چین و بر جنوب بلاد تاجیک و مازندران
 گذرد و وسط بلاد هند و جنوب بلاد هند و وسط بلاد کابل پس بر بلاد قندهار و وسط کرمان و سبستان
 و وسط کرمان و بلاد فارس و بلاد عراق و جنوب بلاد پارس و شمال بلاد مغرب و وسط بلاد شام بگذرد پس
 مصر و اسکندریه و وسط قبادست و وسط بلاد قزوین و بلاد طبرستان و بلاد بحر اعظم مشرقی شود و شهرها
 بزرگ این اقلیم صد شهر است باشد بلاد کوچیک قریب سیصد هزار بود و سی کوه رفیع و بیست و در و در خانه
 بزرگ و عهد معوره این بلاد بلخ است و هفت هزار فرسخ معوره این اقلیم است **اقلیم پنجم** متعلقست
 بشمس و اهل آنجا سرخ و سفید اندک بزرگ مایلند و وسط معوره عالیه است و ابتدا این اقلیم از مشرق تا
 بلاد چین پس از آنجا بلاد تبت و مصر و خطا و ختن آمد و از آنجا بحال الکهر و کوه طور و بلاد خشان
 و جنوب بلاد تاجیک و مازندران بگذرد پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلاد طخارستان
 بلاد کرمان و فارس و بلاد خوارزم بگذرد و از آنجا سیصد عراق و دیار بگردید و دیار و بعد و شمال بگذرد
 و از آنجا بحر روم را قطع کند و بر جزیره قبرص و سیقا و شمال و بلاد مصر و اسکندریه و بلاد مغرب و
 و افریقا و طبرستان بگذرد و بساحل بحر مشرقی میشود و در اقلیم دویست پانزده شهر عظیم است چهار هزار شهر
 کوچک دارد و بیست و پنج کوه بزرگ و بیست و هفت هزار فرسخ و ارتفاع قطب در این اقلیم سی و سه درجه و نصف بود

در بحر فارس

در بحر اقصی

در بلاد تاجیک

تصاویر اقلیم‌ها

و معظم معوره آن خراسان است اقلیم بحر منغلق است بر سر و عامه این بلاد ایسوا المونسلار منغلق
 قطب در این بلاد چهل و یک درجه و ربعی باشد و حد آن از مشرق تا بوسط ترکستان و ماوراءالنهر و از آنجا
 بحر چینی را قطع کند و بر شمال بلاد بحر اسنان کند و از آنجا بخانه پدید آید پس از آنجا بگذرد و بپستنا و
 کوفان آید و از آنجا بخانه مرز شمال عرف را صفتان و جنوب از دریا بچکان و وسط بلاد اندلس و از پستنا
 بلاد روم و جزیره قومان گذرد و بر وجه اسکال الزمره و وسط اندلس گذشت و بحر اوقیانوس منتهی شود و
 اصفهان از نظر این اقلیم است و این اقلیم دو بیت بسیار زده شهر عظیم دارد و هزار و هفتصد و هشتاد و سی کو
 بیست و دو در عظیم و معوره این اقلیم ماوراءالنهر است اقلیم ششم منغلق است بطارد و لون عامه
 این بلاد اشقر است و ارتفاع قطب در این چهل و پنج درجه و ربعی بود و میدان از مشرق بود و در شمال بلاد
 با جوی مابرج بلاد خاندان شمال کجکان و پنجاب گذرد پس بعضی از نواحی خازم و حوالی جیلان و شمال
 فصل طینه و وسط بلاد قفقاز گذرد و بر خور و بحر صقاله شمال هر دو بلاد گذرد تا بحر اعظم
 شود و شهرهای بزرگ این اقلیم دو بیت چهل و یک باشد و بلاد صغیر دو بیت و دو هزار و یک و کوه و سی
 عظیم دارد اقلیم هفتم منغلق است بحر و تمامه این بلاد لون ایشان سفید است قابل بنگاری و بزرگ
 و سفید بیشتر و ارتفاع قطب در این اقلیم چهل و نه درجه و ربعی است میدان از مشرق را ارضی چین است تا بلاد
 دیبای کیدان و روسیل و بلاد بلقار و بعضی از بلاد چین و شمال شام و مصر تا مسقط و ساحل دیشو
 تا ساحل بحر اعظم و ساحل دیشو تا ساحل بحر اعظم منتهی شود و شهرهای بزرگ این اقلیم صد و چهل و دو
 و کوه یک هزار و چهارصد و هشتاد و نوزده و خیاله نه تا صد بدانکه موضعی که داخل اقلیم سیصد و هشتاد و هشتاد
 که از ماوراء اقلیم سیصد خوانند و غارت آن پنجاه درجه و ثلث است که از اقلیم هفتم است طول ارض و عرض
 شصت و شش و غیر باشد و بعضی از اقلیم تا نایب شود و در چوبی و بعضی از آنکه استاجنا بطلیموس
 چها صد و هشتاد و هشتاد و نیم است تقریباً و ببلد صدم تا چها صد و نوزده فرسخ باشد و چو از این عبار
 بگذرد زمان شد بفرس و سومان توان پیش رفت و غارت کرد و چو آید بدینانند و این بلاد مشهور است و این
 یکی شهر استور است که اهل بلقار از بزرگان آنجا روند و دیگر شهر نورستان است که اهالی آنجا وحشی باشند
 با مردم الفت نکرند و سنجاب هم موضع این شهر است و در عرض آن پنجاه و شش فرسخ شصت و یک و صدم باشد
 و در این موضع هفتاد و هجده و نوزده ساعت دور است و عرض شصت و سه و ستم و غارت بزرگ است
 و در آن ایشان بیست ساعت باشد و عرض شصت و یک و صدم است که هر چه چیزها است که

و در این اقلیم سیصد و هشتاد و هشتاد و نیم است تقریباً و ببلد صدم تا چها صد و نوزده فرسخ باشد و چو از این عبار

در ذکر حجابها

و کسی را نشناختند و از جمله صفایه باشند و روزی را از ایشان بدست بکشند و در عرضش

پنج و کسی نماید باشد عظیم و اما انوضع را پنج شبر قامت باشد و جاوردان ایشان بران نقطهها اند
 و سبب باشد جوی از ایشان بال از اند که طبران کنند و اما از مقابل خود شوند و بر رویان در چو بیرو
 ایند نماحال بپذیرند و در انوضع بدست و سبب باشد در عرض شش و کسی که تمام مکتب
 و نیز قومی باشند که در طبیب باشد و حوش را باشد و همگرا از ایشان نباشد و در انجا به بدست
 تر ساعت رسد و هم چنین در عرض شش هفت درجه و ربعی باشد در روز یکماه و شب یکماه در عرض
 هشتاد درجه و نیم شمال نبرم متقدمان نماز اربعه است چون عرض ربع مسکون باشد درجه
 شمال نبرم متقدمان نماز اربعه است چون عرض ربع مسکون باشد درجه رسد و در انجا باشد
 چون عرض نبرم رسد که ربع دور فلک است و شمال در انجا باشد و شب شبانه روز یکسال باشد و در
 انجا دور فلک در حوت باشد یعنی مثل اسباب کرد و معدالتهار بر افق منطبق کرد و قطب شمال به
 راس رسد شرق و مغرب سعینت و هر چند عرض بیشتر شود قطب شمالی که جدا از یکان باشد
 میشود و آنچه عرضشان که از میل کلکت فانتند که مظهر شمالی و معتبه افق است و وقت ذوالبیعت
 راس برسد که در انوقت هیچ شبانه ندارد و آنچه مثل میل کلکت شمالی بگریز چپن میشود و آنچه در
 از میل کلکت مثل این بلد که اصفاها است و اکثر معرود افق است از شمال نزدیک میشود و انجا
 و در انوقت زمین چند آنکه بعد از خط استوا بیشتر میشود تفاوت میان شب و روز با ان اعتبار میشود
فصل هفتم در مساویها و عرض و عدان در روزین و مدد جز بدانکه شعاع و زیاد
 ارتفاع و انقطاع از این زیاد و اوقات متفرقه اغلب همچنان اب متشکلات فلکی و اشعه کواکب که بر سطح
 ان مفاقد و اتصالات کواکب که قوت و اول این در منازل معینه و در این باب اثر عظیم دارد اگر در
 شرح این اقوال متروکت و اما حکما و اهل تصدیق گویند که همچنان اب در انجا همان اخلاط است و در
 اوم و ارتفاع این اب است که اینجه تمام در موضع خود که میشود و افق است سایر کواکب در انجا
 دارند بعضی از اجزای او تخلل یافته مکان در سبب از مکان خود طلب کنند پس ان اجزا یکدیگر را بجهت
 مخالفه تدافع مینمایند و علامه مدخنان باشد که در قعر دریا حضور و اشجار بسیار باشد و چون قوت
 ضرر میر شود و اشرف خود را بر ان فکند بشماخ ان بران اشجار و ضو صلیت و سد و از انجا ترا میسر
 شود و اب را تهنیز کند و چون اب بطارح اشعه فرکت لطیف گرم کرد و تخلل پیدا کرد و مکان فراخ
 تر از اول خواهد و ملاح او متکلم شود تا در توسط الشمار سد چون از انجا ازل شود و اجزای اب بقول خود

و در هر روز از انجا که در میان است و در روز

و در هر روز

و در هر روز

در مسائل کیهانها

اید پس جزو عبارات این باشد چون قریباً شری بسد مدنیباد شود تا وقتیکه قدر تحت الاثر
 بوسط التماسد بازاغان جزو باشد و بجاری که در ربع سکونت هر چند است و طایفه مشبهه
 گویند که خدا بر املکینت که پای خود را در دنیا گذار و آب از جگه خود حرکت کند اینست علامت است
 چون پای برآورد بجان خود بر کرد اینست جزو و بجاری که در دنیا عظمت بجراهند و بجراشام
 و بجز طیس و بجز طبرستان اول بجراهند و بجز هند و بجز فارس و بجز عمان و بجز چین نیز خوانند
 طولان از زمین چینیست تا ارض حبه و هزار ششصد شش فرسخت و عرضش هشتصد فرسخت
 سیصد فرسخت است و خط استوا و در دنیا مواضعی می رود که داخل اقلیم سبعتینست و پنج شعبه از این
 دنیا در میان عالم میاید و از اقلیم بربر و خلیج فارس و خلیج هند و بجز هند و بجز ارض میگویند و در
 این دنیا هزار جزیره است و یک جزیره آن در برابر ملک چین واقعست که هزار فرسخت بجراشام
 آنرا بجزر رود و بجزر بقیه و در دنیا نیز خوانند و طولش از مشرق تا مغرب هزار و سیصد فرسخت
 عرضش از اینجا که محیط پیوندد تا فرسخت در بعضی از مکان عرض او بدو است فرسخت رسد و چون
 بحد و شام رسد و است شصت فرسخت میشود و در شعبه از او در میان عالم اید یکی را خلیج از پیش
 و یکی را خلیج یونان میگویند و در این دنیا و است شصت و جزیره است **بجزر العرب** اینست با از بحر
 اندلس و بحر طنجه و بحر سودان و بحر آلاب که خوانند این بجزر از قصه جنو از نمازی ارض سووانند
 حدود بحر سوپس و بلاد اندلس و قریب میکند و میرود بجانب مشرق و میگویند بحر اوقیانوس اینست
 و دنیا هند و ناهجه مغرب بدین دنیا پیوندد و ببحر البحرین اینست با است از هنگام طلوع اقباب تا
 زوال بحر مغرب بالا کرد و بدینجا هند و نزد وان زوال تا وقت غروب حال بر عکس باشد و بواسطه
 عظمت دنیا عبور کیه را بنام سبعتینست و طول و عرضش مشخص نیست و جزایر خالدا از جمله این بجزر
 که در باب معروف شد **بحر الطیس** آنرا بجزر بدون و بحر التوس نیز گویند و از عقب قسطنطنیه بزین
 ارس و صقلایه امتد شود و بنا شهر قسطنطنیه بدین بجزر واقعست طول وی چهار صد فرسخت و در
 شعبه دارد یکی بجزر بحرین و در و تر خلیج ناقریب بشمال بلاد صقالیه و کمال امتد شود و از
 بلغار از جمله سواحل اینست **بحر طبرستان** آنرا در با کیلان و کرکان و باب لا بواب
 حرز گویند و طول اینست یا از مشرق بجزر و است شصت فرسخت و اینست نام مدو است و از این
 سکون مند شود بطرف پام و طبرستان و شیروان پس بر جزر میکند و با نیز سکون مشهور شود و در
 در دو کرمان و در سیصد و اینست در جزر و در کوب و با شکست **بحر بحر** آنرا بجزر نیز گویند

در ساختن بناها

از جمله خلیجان دریا هند است طول آن صد شصت فرسخ و عرض آن سی فرسخ است و آب این
 بحر سهیل و قطب جنوبی را بغایت ظاهر بیند و قطب شمالی توان دید و کف این دریا بخلاف دریاهای
 منعقد شود و صندک و اینوس و غیر آن از سواحل آن پیدا است **بحر قرمز** از آن بحر انالجه و بحر
 الهن و بحر الهند نیز گویند و از جمله خلیجان بحر هند است و اراضی من و عدن و تخار و شرقی و اقیانوس
 است و هلاک فرعون در دریا بوده و از این دریا تا مصر سه مرحله راه است و در دریا استرانیاد که
 بقاوم است آنها را است غلطت **بحر فارس** این دریا را بحر صبره و بحر عمان و بحر هند نیز گویند و طول
 این دریا چهار صد شصت فرسخ و عرض صد شصت فرسخ و میان این دریا تا قازم پانصد فرسخ است
 که از جزیره عرب خوانند و مستبب جمله بغداد و قرظ و رود خراسان و قراسو که همان شاکها و کربک
 اصغهان و حرزد را بندر بنا بود **بحر قهند** این دریا چهل و نه دریا در مقابل او در هند افتاده است
 بدین اسم میخوانند و حال آنکه منشعب از بحل عظمی و طول این دریا از مشرق تا به مغرب پانصد فرسخ
 است فرسخیست عرض آن از جنوب تا شمال سیصد پنجاه فرسخ بود و جزیره سیران در این دریا است
بحر حضرموت این دریا در اقصی بلاد هند از بحر اخضر منشعب است و شهرها چمن در سواحل این دریا
 واقعند آنرا دریا چمن نیز خوانند و بعضی گفته اند که زمین این دریا تا اقصی هشتاد درجه معرور
 است که میباشند **بحر مندر** این دریا از خلیج شام طول این دریا بطرف شمال دو و نیم پنجاه فرسخ
 و بحال متصل نباشد دلیل بر این اینست که این دریا بان صقلاب درین دریا راه خشکی بقسط قطب مشرق
بحر یونان این دریا نیز دریا است و در یونان و بحر یونان در این دریا معرور
 شده و مشهور است که چون کشتیها و سواران مرکب در برابر زمین یونان و هند این دریا چمن مردم را پیشتر
 ازان بدو سال یا سه سال از خواطر محو شده باشد بخاطر میاید و عرض آن دریا هشتاد فرسخ است
 طول آن میان مغرب و شمال هفتاد و میل آن تبین نیافته اما شصت و جزیره معرور دارد
بحر اندلس این دریا بحر مغرب و طول و عرض آن مشخص نیست و در برابر زمین اندلس بحر طنجیه
 در بای طول این دریا تا عرض دو فرسخ نیم باشد و یک شعبه و تا حدود دو فرسخ دیگر در زمین جزیره
 رود در بلاد زنجان و سیاهان و در زمین مغرب متحد میشود **بحر سیران** از خلیج بنطس است عرض آن
 صد فرسخ است طول آن در جانب شمال باشد و معکوب نیست **بحر قرظ** شعبه این دریا از بحر مدیترانه
 و در شمال اراضی صقلاب از منشعب شود و آنجا وی در حدود بلغار و کمال باشد و اهل قرظت در
 سواحل آن مقیمند **بحر چین** دریا بزرگ است در ترکستان گویند که افراسیاب خود را از دست تمام غایت

در ساختن پاره ها

در ساختن پاره ها

خلاص کرد باینکه با انداختن **مخمر الماس** ایندیا را جزیره ایست جریه الماس خوانند که در دنیا و **مخمر شمال** دریا باشد که در میان قطب شمال و قطب جنوب است و مانند پاره ها است
مخمر سنجاق پاره ها است روایت زنگهان و پیوسته در میان و بخار دنیا الا و پاره ها است با
 و اعتقاد زنگهان است که این در جزایر ایندیا بوده **مخمر مظالم** بزرگ است دریا مغربا قند
 و جزیره یا قوت را ایندیا است و ایندیا در ظاهر را بد و هواق و پاره ها کند و چون قطب باشد
 اینجا بجانب جوج و ماخو متد شود و بحد دستة الفتن مشهور شود **فضله**
 در ذکر بجزایر و در دنیا و عدا آنها بحیر برهما طیس طویش از مشرق تا مغرب صد پنج فرسخ و عرض
 سی چنان تا حد و قطن ظننه مند شود و در حوالی مصر و یثربا شام پیوندد **مخمر خول**
 و قند قطره شود فرسخ و بقولی صد بیت فرسخ این بجزایر در دنیا و حضرت بیت روز است
 گویند و چون و بسختی بدن در نزد ایشان است و حیواناتی را ایندیا با کرات **مخمر طبر**
 در از این شامند و درش هفتاد فرسخ و طعم ایشان مثل بجزایر خازم **مخمر کلکری** از
 بجزایر قبطیا نیز گویند و نزدیکان قاصون و ماچینت و درش هفتاد فرسخ در روی دراز و جزیره
 است و استکان مواضع را درین مذهب نباشد **مخمر قاص** منسوب از بجزایر و درش هفتاد
 فرسخ و بحد دستة الماس **مخمر آهن** در حدود دنیا یافت **مخمر المیتار**
 ایشان در پاره ها و کوه در حدود شام و گویند حضرت خلیل بر زمین اباردهی را در این بجزایر نهاد
 و پند بجهت ان میگویند که در این بجزایر برآمدند **مخمر قار** نوبک در کاروم است و قلمه
 نام ان طبع است که در سواحل بحر و اقصی **مخمر الاسوان** بجزایر است و در روز
 قاروم و سواحل از اینجا حاصل شود **مخمر لظیف** بقرب بلاد جبال است طول اینها و فرسخ
 و عرض و فرسخ نیم باشد **مخمر طیس** نیز بهن مصلحت و بدین کاروم پیوسته و یکشعبه از رود نیل
 مشهور است و ماهی را ایندیا مینامند از لظیف میگویند و علم بیابانها و بریند و خوردن آن خوب
 زیادهی فهم باشد و نوع دیگر است که چون بخورند خاها مایل بپند **مخمر اعصاب** در بلاد
 است و قبلا تران که ایشان را جعل گویند و سواحل از مقیمند و طول ان شهر روز است پوست و روای
 که مو لظیف از سواحل ان بدینا **مخمر اقا** صید از جمله بجزایر شام است بیابانها
 است که از مولا چهار هزار کنز پنهان بان بجزایر است و در بدن نرسند **مخمر با** شوق از جمله
 بجزایر فارس است ان بهن فرسخ **مخمر** در ترکستان جهان فرسخ در چهار فرسخ روز است

وایش کوفت بچیره نیل در جنوب خط است و باشد و در جنوب کوهها که از اجبال افتر گویند
از ان جبال رودهای بسیاران بچیره یزد و قطران چهل فرسخ است و از انجا بدای مصر را بدین
مشقی شود بچیره کن برانرا میرمن نیز خوانند از برای آنکه رود مصر من و رود یزد و طول آن
چهل فرسخ است بچیره ام صندری بجد و در بلاد جز است و در ان هشتاد فرسخ است بیک ای و در
بچیره بسیار است بچیره فرغانه در و ان پنجاه فرسخ است بچیره کوه کوه چکست بجد و در
و یک کوشه ایند دنیا چنان است باشد که مثل شب و چون خاک و دایان آب سپاه کل بنازند و در انجا
گذرانند سنگ شود یکی از ملوک چهارده هزار گز زمینان گذاشت بعتوان نرسید و گویند تحت
بکسر و و جام جهان نما از ان آب انداختند و در انجا با بنی عجمه نیک و ظریفی که آب از سفید است خندان
مینماید که عجمان سه چهار گز است بچیره کوه سحر مباحث و درش صد پیش فرسخ است و در میان بلاد
خضر واقع شد و در ان بجز نوشیروان سنگناخته است که هنوز اثران باقیست مردم انجا از بجز و تراک
دو اما از باشند و گویند در خواب تعلم نوشیروان کردند ساختن این سد را بچیره کوه جلیس بجد
انماهی باشد طریح از انجا حاصل شود و ان بچیره در حد و قلعین باشد نزدیک شهری اما از انجا
خوانند و ان شهر است از شهرهای پنجگانه حضرت لوط علیه السلام که انحضرت در انجا بوده و بسبب قبول
از عذاب نجات یافت بچیره کوه مرو در سنه فرسنگی شهر هفتصد و اشد است طولش پنج فرسنگ باشد
بچیره اخلاط و دینا بیست بعرب گویند و ان بچیره در و ماه ماهی نباشد بچیره کوه کوه
ولایت فارس است و ایش بغایت شوری است بچیره کوه و شاران طولان در و فرسخ است و ایش
خوش طعم است بچیره کوه کا و خون ما بین یزد و اصفهان است و آب و بغایت شیرین است و مصب
زاینده رود است گویند منبع آب کرمان است ان بچیره از انجا است نیاط کرده مانده که در اصفهان
اب و فور بار و ولایت کرمان نیز چنان است و سا که نیست بر عکس است بچیره کوه فی در حواله
گور است که انجا خشک شد و بنحوا شرف و کناران واقع شد بچیره جردون در حد و معتز
است و بسیار بیدال عوام است که با لاخار از خضر و آب کنند که انحصار در زمان حضرت موسی
در ایند دنیا فرود افتاد اکنون بیله از ان نرسید است که همان هر چند عقل از ان مشاع
دارد ولیکن صاحب وضو الصفا چنین گفته گویند و انند با از قعرش خابث میشود بخلاف
امواج دریا های بکر بچیره کوه مکران بجد و در سند باشد و بدینسانند شهری میشود بچیره
ساوه بیست پنج فرسخ بوده در شب تولد حضرت رسالت پنا با عجز از قدم انحضرت خشک شده